

مبانی فقه‌الحدیثی آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی (۴)

محسن احتشامی‌نیا*

چکیده: نویسنده، در سه گفتار پیشین - که از شماره ۲ تا شماره ۴ درج شد - بخشی از مبانی فقه‌الحدیثی آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی را براساس آثار ایشان مورد بحث و بررسی قرار داده است. در این گفتار، مروری بر آن مطالب همراه با تبیین برخی مطالب، در قالب ۲۰ نکته ارائه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اجتهاد / فقهت / اصفهانی، میرزا مهدی / اصولیان / اخباریان / استنباط احکام / اصول فقه

اشاره

در سه شماره گذشته، پاره‌ای از مبانی علم‌الحدیثی مرحوم آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی را براساس اصل نوشته‌های آن فقید علم و دین بازگفتیم. در این شماره، مروری بر عناوین مباحث طرح شده داریم، همراه با تبیین و توضیح بیشتر در برخی نکات آن. به خوانندگان فاضل و پژوهشگر پیشنهاد می‌شود که برای استفاده از مستندات این نکات و ژرف‌نگری مجدد در آنها، به مقالات گذشته (از شماره دوم تا چهارم فصلنامه سفینه) رجوع کنند. همچنین تذکراتی را که در مقدمه نخستین بخش (شماره دوم) یاد شد، پیوسته مدنظر داشته باشند.

۱ - اگر آغاز دوران امامت شیعه را بعد از رحلت پیامبرگرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدانیم؛ (یعنی سال ۱۱ هـ.ق) این حضور تا سال ۳۲۹ هـ.ق - یعنی غیبت کبرای امام عصر (عج) - ادامه پیدا می‌کند. این دوران حضور، ۳۱۸ سال به طول می‌انجامد و در طول این سه قرن و اندی، جامعه اسلامی به طور اعم و جامعه شیعی به طور اخص، از حضور امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام به طور مستقیم کسب فیض می‌کرد، البته در دوره‌هایی این استفاده بسیار زیاد شده و به

شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است و در دوره‌هایی به شدت کاهش یافته، چرا که امامان بزرگوار، در انواع و اقسام حصرها، زندان‌ها و شکنجه‌های جسمی و روحی قرار گرفته‌اند و جامعه از حضور پربرکت و پرفیض آنان محروم گشته و در نتیجه جامعه اسلامی دچار فقر فرهنگی و انحطاط دینی شده است.

یکی از مظاهر پربرکت حضور امامان شیعی در جامعه اسلامی، تربیت شاگردانی عالیقدر، کوشا در فهم دین، عمیق و متصلب در دین و علاقمند به بسط اسلام و تشیع بود. در برخی روایات، از برخی از آنان، به عنوان حواریان امامان (نَفَسِ الرَّحْمَنِ فِي فَضَائِلِ سُلَيْمَانَ، ص ۱۵۷) و در برخی دیگر از روایات به عنوان شُرَطَةُ الْخَمِيسِ (الاختصاص، ص ۲ به بعد) یاد و تجلیل شده است.

نتیجه این تربیت، آن بود که دین الهی از تحریف منحرفان و غلو غالیان دور شد و فضا برای راهنمایی طالبان هدایت آماده و مهیا گشت.

۲ - از سال ۳۲۹ هـ. ق. رخداد مهمی در تاریخ امامت شیعه به وقوع می‌پیوندد، آغاز غیبت کبرای امام عصر (عج) و محرومیت جامعه از حضور ظاهری و عدم دسترسی مردم به ساحت امام معصوم عليه السلام. از روایات شیعی برمی‌آید که علت اصلی غیبت امام روشن نیست و بعد از ظهور ایشان آشکار می‌شود؛ به سان داستان حضرت موسی و خضر عليهما السلام که حکمت کارهای حضرت خضر وقتی بر حضرت موسی روشن گشت که از وی جدا شد. (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۲، باب ۴۴، ح ۱۱).

به هر حال نتیجه‌ای مهم که غیبت امام عليه السلام به دنبال داشت، عدم ارتباط ظاهری و آشکار - همچون امامان قبلی - با حضرتش بود. امام عليه السلام در زمان‌های قبل به مردم یادآور شده بودند که در زمان غیبت کبری، باید به راویان اخبار و آثار امامان رجوع کنند؛ البته آن گروه از راویان و اخبارشناسانی که دارای ویژگی‌های فردی و خصال روحی خاص باشند، همچون داشتن ایمان و تقوایی کامل، ولایت خالص نسبت به امامان و تبری از دشمنان، فهم و فقه سرشار نسبت به احادیث و حافظه و ضبطی دقیق در ارتباط با اخبار. اینان، نباید دنیاطلب و ریاست‌خواه باشند، و بسیاری ویژگی‌های دیگر که این ویژگی‌ها در روایات، به دو شکل صفات ایجابی (مثبت) و صفات سلبی (منفی) یاد شده‌اند.

۳ - این راویان احادیث و اخبار، مسئولیت زیادی در زمان غیبت امام زمان (عج) بر عهده دارند. چرا که واسطه بین امام معصوم و مردم هستند؛ و برخی وظائف سنگین به عهده آنان واگذار شده است، همچون آگاه کردن مردم نسبت به تکالیف دینی (مقام‌انذار)؛ آگاه کردن مردم نسبت به وظایف شرعی که درباره مسائل عبادی، معاملات، رفتارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارند (مقام‌افتاء)، و نیز برطرف ساختن نزاع‌ها و



خصوصیت‌های آنان در مسائل مختلف اجتماعی (مقام قضاء).

در طول تاریخ فقهات شیعه، برخی فقیهان در مورد گستره و دایره نطق و شمول این دخالت و نفوذ، بحث و گفتگوهای زیادی داشته‌اند. برخی قدرت فقیه جامع الشرایط را قدرتی عام و مطلق انگاشته و برخی دیگر آن را خاص و مقید دانسته‌اند. البته هیچ بحث و سخنی نیست در این مورد که روایان اخبار و احادیث در زمان غیبت امام زمان (عج)، دارای مقامات و مناصبی هستند. سخن فقط درباره حدود و ثغور این مناصب است. همچنین مورد اتفاق بزرگان شیعه است که این روایان اخبار و محدثان، از طرف امام زمان (عج) عنوان نیابت عامه دارند، نه نیابت خاصه؛ و انکار نیابت آنان، انکار امامت شیعه از اساس است.

۴ - بین «اجتهاد» و «فقهت»، تفاوت‌های اساسی وجود دارد. «اجتهاد» در فرهنگ اهل تسنن، بیشتر به معنای کوشش ذهنی فرد است که با توجه به متون دینی - قرآن و سنت پیامبر ﷺ - و انس فکری وی با مسائل دینی به دست می‌آید. در برخی موارد نیز، اجتهاد همان نظر شخصی شخص مجتهد است. اهل سنت، همه یا اکثر اصحاب پیامبر ﷺ را مجتهد و مُصیب در رأی و اندیشه می‌دانند. پیشوایان شیعه به شدت به این دیدگاه انتقاد و حمله کرده و آن را ابطال ساختند و شاگردان ائمه اهل بیت در باره بی‌پایگی این اجتهاد، کتابها پرداختند (ر. ک: مبادی فقه و اصول، ص ۱۵۰). این اجتهاد در شیعه اصلاً مورد اقبال واقع نگشت. حتی عالمانی چون ابن جنید اسکافی و ابن ابی عقیل عمانی که به «اجتهاد» اندک تمایلی نشان دادند، از طرف بزرگانی چون شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی مورد حمله و انتقاد شدید قرار گرفتند. در عین حال، کوشش‌های ابن جنید و ابن ابی عقیل، زمینه را برای نوعی «اجتهاد مقبول» فراهم ساخت، یعنی اجتهاد تصفیة شده و بی‌غُل و غَش، بسته به کتاب و سنت، گسسته از قیاس و مصالح مرسله و استحسان عقلی و رأی و اندیشه شخصی. (همانجا)

اما «فقهت» از نظر شیعه، یعنی فهم دقیق مباحث و متون دینی، اعم از مباحث اعتقادی، احکام و مسائل اخلاقی. فقیه از نظر شیعه، یعنی کسی که به فهم و عرفان صحیح و مطابق واقع هر حکمی به طور اعم - و در مسائل شرعی و احکام دینی به طور خاص - دست یافته است. این عرفان و فهم فقیه در مسائل دینی و احکام، بر اثر غور و دقت و ژرف‌نگری و بررسی پیوسته آیات و روایات و استنتاجات امامان شیعه از آیات الهی قرآن به دست آمده است. البته این علم امامان، همان «علم مصوب» و ناشی شده از ساحت قدس ربوبی است. و هرکس بیشتر با این علم مصوب در ارتباط و اتصال باشد، فقیه‌تر و آگاه‌تر است، همان‌گونه که خود آن بزرگواران فرموده‌اند:

«اعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْخَةِ عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ، فَانَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَايَةُ»

لِلرَّوَايَةِ. وَ بِالذَّرَايَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَعْطُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ»

مرتبه و قدر و منزلت شیعیان ما را به اندازه روایات و شناخت آنان باز شناسید، زیرا که معرفت (درست)، همان فهم صحیح و درک درست روایت است. مؤمن با همین فهم درست روایات به درجات عالی ایمان دست می‌یابد. (معانی الاخبار، ص ۱)

۵ - در طول تاریخ شیعه، دانشمندانی که ضمن التزام به فهم دقیق متون دینی بیشتر به کوشش فکری و اندیشه‌های فردی یا گروهی توجه و گرایش داشته‌اند، به نام «اصولی» خوانده شده‌اند. در مقابل، به گروهی که اعتنای چندانی به کاوش‌های فکری نظری نداشته و بیشتر به متون و منابع دینی توجه داشته‌اند، «اخباری» اطلاق شده است. با اندکی مسامحه و با استفاده از تعبیرهای رایج، می‌توان گروه اول را جریان «تأویل‌گرا» و گروه دوم را جریان «نص‌گرا» نامید. از نظر مرحوم آیه الله اصفهانی (ره) هر دو گروه در صراط مستقیم و در سیر هدایت الهی هستند و نمی‌توان هیچ کدام را به ضلالت منسوب ساخت. ولی البته هر دو گروه نقطه ضعف‌ها و مزایایی نیز دارند.

مثلاً یکی از نقطه ضعف‌های اصولیان، آن است که برخی آنان از فهم و درک متون و نصوص دینی فاصله گرفته و به مسائل عقل نظری و مسائل ظنی تمایل پیدا کرده‌اند. همچنین یکی از نقطه ضعف‌های اخباریان، آن است که براساس حجیت و صحت تمامی روایات صادره از امامان علیهم‌السلام در کتب حدیثی، همگی آنها را به دیده قبول نگریسته‌اند.

مزیت اصولیان، آن است که به درایت و فهم روایات توجه دارند و می‌خواهند از روایات، قواعد اصلی و کلی‌ای به دست آورند تا به فهم صحیح و استنباط درستی از متون دینی دست یابند. و مزیت اخباریان نیز آن است که در مقابل متون دینی و احادیث صادره از امامان معصوم علیهم‌السلام انقیاد و تسلیم داشته و به نکته‌هایی که در روایات شیعه به عنوان مختصات شیعه بیان شده، التزام و پایبندی بیشتری نشان داده‌اند.

خلاصه به نظر مرحوم آیت الله اصفهانی، «فقاہت» یعنی: به دست آوردن احکام شرعی که معمولاً از ادلهٔ اجمالی به دست می‌آید و معمولاً از ظواهر کتاب و سنت استخراج می‌گردد. اما «اجتهاد» عبارت است از: دستیابی به ظنّ و گمان راجح به احکام واقعی و ظاهری که از ادلهٔ تفصیلی حاصل می‌شود، و استخراج قواعدی که آماده گشته و انشعاب و تفریع فروع از اصول است.

۶ - هریک از این دو گروه - «اصولیان» و «اخباریان» - در شیعه، افرادی مقبول، موجه، فقیه، آگاه به دین و مورد توجه امامان بزرگوار مخصوصاً امام عصر (عج) بوده‌اند. حتی در مواردی برخی از آنان - از هر دو گروه



اخباری و اصولی - به شرف دیدار و ملاقات و نامه‌نگاری حضرتش موفق گشته‌اند، که نمونه‌های آن در تاریخ تشیع فراوان و در حدّ تواتر است و نیازی به استدلال ندارد.

البته قابل ذکر است که خود مرحوم میرزا (ره) صد در صد روش این دو گروه را تأیید نمی‌کند و به عقیده او، هریک از این دو گروه، نقطه ضعف‌هایی دارند. در نتیجه، روش ایشان در مشی علمی، با هر دو گروه متفاوت است.

نکته قابل ذکر در این تقسیم مرحوم میرزا (ره)، آن است که در هر دو گروه اخباری و اصولی، افراد جاهل (قاصر یا مقصّر) و خاطی وجود دارند که نسبت به گروه مقابل جسارت ورزیده و طرف مقابل را به نادانی و جهالت و عدم دقت - و چه بسا در مواردی به خروج از سیره معصومان - متهم ساخته و در مواردی حتی یکدیگر را تکفیر کرده‌اند. البته این شیوه از لحاظ علمی، روشی بسیار غلط و نادرست است که مورد قبول و رضایت مرحوم میرزا (ره) نیست، چراکه شارع مقدّس این روش را محکوم ساخته‌اند.

اگر در سیره عملی پیامبر و معصومان بزرگوار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دقت شود، می‌بینیم که آن بزرگواران، هرکس را که اعتقاد به اصول اساسی و اعتقادی اسلام داشت و به آنها پای‌بند بود، مورد نوازش و احترام قرار می‌دادند و آنان را داخل اسلام و مسلمانی می‌دانستند. پیامبر بزرگوار اسلام و امامان و الامام، همواره به این نکته اساسی - و البته بدیهی - توجه داشتند که مراتب علمی، ایمانی و اخلاقی افراد با یکدیگر تفاوت دارد، نمی‌توان از همه یکسان و یک اندازه انتظار داشت و باید مراتب افراد را نگاه داشت.

شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از تمامی اصحاب خود، یک اندازه انتظار نداشتند: برخی همچون سلمان به شرف «سَلْمَانُ مِنَّا اهل البيت» (نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۱۳۴) نائل گشتند و برخی دیگر اصحاب، در پایین‌ترین حدی بودند که یک مسلمان معمولی می‌تواند باشد. در میان اصحاب امامان نیز این رابطه وجود داشت. مثلاً برخی یاران امامان، از اصحاب سرّ آنان به شمار می‌آمدند و برخی دیگر در مراتب پایین‌تری قرار داشتند. خلاصه مطلب آن که همه در یک سطح و یک حدّ به لحاظ علمی و ایمانی نیستند.

البته این افراد بالاتر، باید متوجه این نکته باشند که سخنان و اعمالی انجام ندهند که موجب آشفتنگی و پریشانی گروه پایین شود. پیامبر و امامان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها به کسانی که در مرتبه‌های بالای ایمانی و علمی قرار داشته‌اند، تذکر می‌دادند که مراتب افراد را رعایت کنند، و احیاناً مطالبی نگویند که هضم آن بر بقیه سنگین باشد و یا به گونه‌ای قدرت نشان ندهند که دیگران تصوّرات خاصی از آنان داشته باشند.

۷ - از دیدگاه مرحوم آیه الله اصفهانی (ره) علّت تفاوت ایمان و علم افراد، به اصل طینت آنان برمی‌گردد.

البته این مقال، گنجایش بسط و بحث در این مورد ندارد و باید در مقاله‌ای جداگانه به طور مستوفی به این مقوله پرداخته شود و آنگاه، توجیه و جواب مرحوم میرزا (ره) بیان گردد. قطعاً جای طرح و بحث در این باره وجود دارد، زیرا با توجیه مشهور نسبت به مسأله طینت، اشکالات فراوانی به هم می‌رسد که نه تنها ابهامات موجود را برطرف نمی‌کند، بلکه اشکالات زیادتری را متوجه خود می‌سازد. فقط باید خاطرنشان کرد که چون این بحث ریشه قرآنی و حدیثی دارد، باید به شکل اساسی و کاملی بدان پرداخته شود، که میرزای اصفهانی، در آثار خود، بدان پرداخته و به شیوه‌ای نو، آن را تبیین کرده است.

۸ - چون مراتب علمی و ایمانی اصحاب پیامبر ﷺ و یاران امامان علیهم السلام و بزرگان اصولی و اخباری شیعه با یکدیگر تفاوت دارد، بنابراین طبیعی است که اختلافاتی در فهم مطالب آنان پیدا شود، خصوصاً آن که به علت جوّ ناسالمی که در تمامی زمان‌ها برای نابودی شیعه امامیه وجود داشت و به شکل‌های گوناگون در هدم آثار علمی و حتی شخصیت‌های آنان می‌کوشیدند، این مآثر علمی - که عمدتاً احادیث معصومان علیهم السلام بودند - در طول زمان از بین رفت. مثلاً احادیث مُسندی که با واسطه افرادی بسیار موجه و موثق وجود داشت، تبدیل به احادیث مُرسلی گشت. تعداد این گونه روایات در احادیث امامان بزرگوار علیهم السلام فراوان است. از این رو علمای حدیثی شیعه، مراسیل اصحاب اجماع را همچون مسانید دیگر اصحاب امامیه می‌دانند.

به هر حال، هم در زمان حضور امامان بزرگوار علیهم السلام و هم در زمان‌های بعد از ایشان، اختلاف فهم در کلمات آن حجّت‌های الهی وجود داشته و دارد. این امر طبیعی است، فقط این نکته قابل توجه و اعتناست که این مراتب فهم و درک، بی‌انتهای و نسبی نیست. یعنی نمی‌توان گفت که هر فهم و درک از دین درست و صحیح است و همه درست می‌گویند! بالاخره مرزی بین حق و باطل وجود دارد، از نقطه‌ای حقیقت شروع می‌شود و تا نقطه‌ای ادامه دارد که پس از آن باطل آغاز می‌گردد. البته باطل نیز بدون آمیختگی با حق نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. به تعبیر حضرت علی علیهما السلام در نهج البلاغه، شُبّه را بدان جهت شُبّه نامیده‌اند که همواره به حق شبیه است، «حق نما» است ولی حق نیست. (نهج البلاغه، خطبه ۳۸، ص ۹۰)

از نظر مرحوم آیه الله اصفهانی (ره)، علمای اخباری و اصولی هر دو، مسیر حق و صراط مستقیم را می‌پیمایند و نمی‌توان چهره‌های شاخص این دو گروه را به نادانی و بی‌اطلاعی و بطلان متهم ساخت. هر دو گروه برحقّ اند و فهم درستی از دین دارند، ولی البته فهم اصولیان، کامل‌تر و درک آنها از دین بهتر است. یکی از دلایل برتری آنان، این است که بیشتر در روایات معصومان تدبّر می‌کنند، قصد فهم کامل روایات را دارند و به آماده‌سازی قواعد و قوانینی می‌اندیشند که آنان و دیگران را برای فهم عمیق‌تر و دقیق‌تری از دین مدد رساند.

این قواعد، همان «قواعد علم اصول» و «قواعد علم فقه» هستند که تمامی دانشمندان دو علم اصول و فقه به دانستن این قواعد نیاز دارند، که در جای خود به پاره‌ای از آنها اشاره شده است. (فصلنامه سفینه، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۳). دانستن این قواعد، مقدمه اساسی اجتهاد است و کسی بدون این قواعد، مجتهد و فقیه نخواهد شد. این اجتهاد، یعنی بهره‌گیری از فکر و اندیشه در احکام شرعی برای شناخت آنها، تا آنکه به قدرت استنباط قواعد دست یابد و بتواند فروع فقهی را از آنها به دست آورد و تفریع کند.

البته این تعریف، مورد تأیید مرحوم آیه الله اصفهانی (ره) نیست و ایشان این تعریف را طبق مصطلح قوم بیان داشته‌اند. تعریف اجتهاد از نظر ایشان در بندهای بعدی گفته خواهد شد. از نظر ایشان، دست‌یابی به این گونه اجتهاد، امری محال و لااقل بسیار سخت و دشوار خواهد بود.

۹ - چگونه می‌توان به این قدرت استنباط دست یافت؟ مرحوم آیه الله اصفهانی (ره) همان بحث معروف اصولیان را مطرح می‌سازد که این قدرت استنباط و ملکه، باید امری بالفعل باشد یا بالقوه؟ به دنبال آن بحث اجتهاد مطلق و اجتهاد متجزی مطرح می‌شود، که در جای خود بدان اشارتی رفت. (سفینه، شماره ۲). در واقع ایشان می‌خواهد این دو مسأله یعنی «بالقوه و بالفعل بودن اجتهاد» و «اجتهاد مطلق و تجزی در آن» را جزو اشکالات تعریف معروف اصولیان قلمداد کند. به عقیده ایشان، اولاً: اجماع و اتفاق آراء تمامی اصولیان درباره قبول این دو قول وجود ندارد. ثانیاً: هر یک از این دو قول نیز دارای اشکالات و ایراداتی است که التزام به هر یک، موجب محال بودن و یا سختی فوق‌العاده آن خواهد بود، یعنی این گونه اجتهاد عملاً حاصل نمی‌شود، مگر برای اندکی از دانشمندان.

ثالثاً: اجتهاد در ابتدا امری ناپسند و مذموم و مورد تأیید معصومان شیعه نبوده، بلکه نقطه مقابل شرع و آیین محمدی بوده است. از این رو، امامان بزرگوار از آن به شدت نهی کرده و آن را «بدعت» در مقابل «سنت» نامیده‌اند. این اجتهاد یعنی نظریه شخصی و استفاده از قیاس، استحسان، مصالح مرسله که معدودی از دانشمندان اصولی شیعه به پیروی از اهل سنت در کتب اصولی خود مطرح ساختند. (تاریخ فقه و فقهها، دکتر ابوالقاسم گرجی)، در حالی که «اجتهاد» و یا به تعبیر دقیق میرزای اصفهانی، «تفقه»، امری دیگر است.

۱۰ - نکته مهم و قابل توجه در بیان آیه اله اصفهانی، آن است که ایشان - ضمن تأیید و احترام و برحق دانستن هر دو گروه اخباری و اصولی - از رأی هر دو گروه عدول کرده و راهی میانه و طریقی ثالث برگرفته است. ایشان حقانیت و صحت گفتار خود را مستند به قرآن و سنت و عقل می‌داند، چراکه هر مطلب صحیح باید متکی بر این منابع اصیل باشد.

در اینجا توجّه به دو نکته ضرورت دارد:

نکته اول این که باید احکام اصیل شرعی را شناخت. بدون شناخت و تفقه در دین هیچ مقامی برای هیچ کس اثبات نمی‌شود؛ راه اثبات این مطلب - یعنی تفقه و شناخت در دین - جزو مسلمات عقل و نقل است که در مقاله دوم به دو نمونه قرآنی و روایی آن اشاره شده است: یکی آیه تفر و دیگری مقبوله عمر بن حنظله (فصلنامه سفینه، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۳). بدون شناخت عمیق دین، نمی‌توان دین شناس و فقیه در دین گردید و شناخت در دین نیز، بدون مراجعه به کتاب و سنت امکان ندارد و امری محال است.

اجتهاد اصطلاحی و مقبول از نظر میرزای اصفهانی (ره) همین است، یعنی عرفان و شناخت احکام شرعی از طریق کتاب و سنت. البته باید توجه داشت که استخراج قواعد کلی از ادلّه شرعی - یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع - داخل در همین بحث است. همان گونه که قبلاً بحث شد، از نظر مرحوم میرزای نائینی (ره) و مرحوم آیه الله اصفهانی - که در مکتب ایشان پرورش یافته - مسائل و قواعد اصولی، کبراهایی هستند که در طریق استنباط احکام شرعی فرعی واقع می‌شوند.

بنابراین اجتهاد از نظر ایشان، عبارت است از قدرت و استنباط احکام و قواعد کلی از ادلّه شرعی. این قدرت، خود ناشی از فهم و عرفان شخص فقیه است.

نکته دوم آن که انطباق احکام جزئی بر احکام کلی (که از آن به عنوان تفریع یاد می‌کنند) و تطبیق صغراها (احکام فعلی و جزئی) بر کبرها (احکام کلی)، غیر از امر اجتهاد است. به نظر مرحوم میرزا، کار فوق دخیلی به اجتهاد ندارد. اغلب اصولیان همین تطبیقات و تفریعات را اجتهاد می‌دانند. ولی ایشان این مقوله را از امر اجتهاد، متمایز می‌دانند که حتی شخص عامی و بی‌سواد - به شرط آن که حکم کلی را بداند - می‌تواند کار تفریع و تطبیق را انجام بدهد.

البته اگر فقیهی بتواند این کار را انجام دهد، برای او کمال و مزیتی محسوب می‌شود و فقاقت بیشتر او را نشان می‌دهد. به علاوه بسیار کم اتفاق می‌افتد که فقیه آگاه به احکام، نتواند عمل تفریع و تطبیق را انجام دهد، بلکه این قدرت را معمولاً واجد است.

باید توجّه داشت که مناصب و مقاماتی را که در زمان غیبت امام عصر (عج) به عهده فقهای جامع الشرائط گذاشته‌اند، به افراد آگاه و مطلع از احکام شرعی محوّل شده است، نه افرادی که تفریع و تطبیق می‌کنند. انسان می‌تواند به احکام شرعی آگاه نباشد، ولی قدرت تفریع داشته باشد. ولی اگر کسی عرفان و شناخت به احکام الهی یافت، معمولاً می‌تواند تفریع را انجام دهد. به بیان مختصر، رابطه بین «عرفان احکام و تفریع احکام» به

لحاظ منطقی، رابطه عموم و خصوص مطلق است (اعم، عرفان احکام و اخص، تفریع احکام است). یعنی اگر کسی عرفان داشته باشد، قدرت بر تفریع دارد. ولی کسی که بتواند تفریع احکام کند، الزاماً نمی تواند عارف و شناسای احکام الهی باشد. رابطه این دو، از یک طرف است نه از دو طرف.

۱۱ - شناخت و عرفان احکام الهی چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟ از دیدگاه مرحوم اصفهانی (ره)، فقیه باید علم کامل و روشنی نسبت به تمامی احکام الهی - از ابتدا تا انتهای آن، یعنی از بحث طهارت تا دیات - داشته باشد، به گونه ای که دانش او کاملاً واضح، روشن، بدون ابهام و پیچیدگی و کامل و تمام باشد، هم موضوع مسأله و هم محمول آن را بداند؛ و هم بداند که مدرک صحیح این مسأله کجاست، در کدام آیه و یا حدیث بدان اشاره شده است، آنگاه بتواند وجه استدلال آیه و حدیث را بر موضوع مورد بحث کاملاً بیان کند و از عهده جواب اشکالات آن برآید.

این چنین کسی عارف و شناسای احکام الهی است. طبعاً چنین کسی موضوع آن دسته روایاتی است که برای فقیه در عصر غیبت، مناصبی خاص دارند، مناصبی از قبیل افتاء، قضاوت و حکومت و رفع تخاصم بین افراد. این شخص باید تمام احکام را بداند، نه بخشی از احکام را؛ زیرا که تمامی احکام با یکدیگر ارتباط دارند و نمی توان آنها را از یکدیگر جدا کرد. واضح است که چنین شخصی معمولاً قدرت تفریع و تطبیق کلیات بر جزئیات را نیز دارد و می تواند موارد جزئی و مصداق های یک حکم کلی را نیز بیابد.

۱۲ - تمامی احکام دین و شریعت، در متون ما - اعم از قرآن و حدیث - آمده و هیچ نکته و دقیقه ای فروگذار نشده است. فقط کافی است که شخص به جستجو و کاوش بپردازد، مسائل را بیابد و احکام الهی را به دست آورد. احکام الهی - چه از جهت موضوع، چه از جهت محمول و چه از جهت قیود - کاملاً و تماماً در منابع و متون دینی آمده اند و گمان اجمال و ابهام آنها گمانی باطل و نادرست است. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (انعام، ۳۸) «ما هیچ چیزی را در کتاب - قرآن - فروگذار نکردیم»

در توضیح همین بخش از آیه، امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَىٰ إِثْمَانِهِمْ؟ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَىٰ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - دِينًا تَامًّا فَقَصَّرَ الرَّسُولُ عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ؟ وَاللَّهُ يَقُولُ: مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ...»

آیا خداوند، دینی ناقص فرستاد و در تکمیل آن از آنها کمک خواست؟ آیا آنها

شرکای خدایند که هر چه می‌خواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت دهد؟! آیا
خدای سبحان دین کاملی فرستاد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟! در
حالی که خدای سبحان می‌فرماید: ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم. (نهج البلاغه،
ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۸، همچنین روایت دیگر: تفسیر کنزالدقائق، جلد ۴،
صص ۳۲۲، ۳۲۳)

میرزای اصفهانی با استناد به این خطبه، رأی برخی اصولیان شیعی را مورد نکوهش قرار می‌دهد که عقیده
دارند «احکام الهی مبهم و مجمل هستند و ما با استخراج قواعد و تقریر فروع، آنها را واضح می‌سازیم و تفصیل
می‌دهیم»

لازمه چنین حرفی، ابطال شریعت و هدم و نابودی دین است و باید فاتحه چنین اسلامی را خواند. اعتقاد ما
این است که احکام کلی کبروی در دین و شریعت جعل شده‌اند و وجود دارند.

۱۳ - قبلاً نیز اشاره کردیم که تعریف اجتهاد به «ملکه استنباط و استخراج اصول و تقریر فروع» و تعریف
مجتهد به «شخصی که دارای این ملکه باشد» از نظر میرزای اصفهانی، غلط و باطل است.

زیرا: اولاً: واژه «اجتهاد»، واژه‌ای نارسا و غلط، از اصطلاحات عامه و خلفای ظلم و جور است که همراه آن
فکر و اندیشه و رأی شخصی متبادر می‌شود و باید به جای آن از واژه اصیل «فقیه» استفاده کرد.

ثانیاً: لازمه این اجتهاد، مبهم دانستن احکام کلی دین و کبرویات مسائل می‌باشد، زیرا اصل و لب همه
مسائل در قرآن و سنت تبیین گشته‌اند. بنابراین فقیه شدن یعنی آگاهی یافتن به احکام. این فقاهت، ربطی به
یافتن قواعد فقهی و قواعد اصولی ندارد، یعنی می‌شود کسی فقیه باشد، بدون این که قاعده فقهی را پیدا کند.
ثالثاً: قواعد فقهی بر دو نوعند: یکی قواعد مستفاده و مستقیم، دیگری قواعد مُصطَافه و غیر مستقیم. نوع
اول، عین شناخت احکام الهی است.

البته اگر کسی بتواند قواعد جدید فقهی استخراج کند، این خود کمال و مزیتی است که افقهیت شخص را
نشان می‌دهد، همان‌گونه که قواعد استخراج شده فعلی، به کمک اساطین فقه، از متون اسلامی استخراج و
تبویب گردیده است. نکته مهم این است که اجتهاد و فقاهت، متوقف بر این قواعد نیست.

۱۴ - نکته مهم دیگری که از عبارات میرزای اصفهانی به دست می‌آید، آن است که ایشان اعتقاد چندانی به
قواعد اصولی ندارند و بعضی از این قواعد را ساختگی و خیالی می‌دانند که هیچ ربط و دخلی به اجتهاد و
فقاهت ندارند.

به نظر ایشان، هیچ ملازمه‌ای بین قواعد اصولی و عرفان احکام الهی نیست. به چند دلیل: دلیل اول این که اختلافات و اضطرابات زیادی در قواعد علم اصول وجود دارد. تحقیقاً می‌توان گفت که هیچ بحث و قاعده اصولی نیست، مگر این که در آن، اختلافات و تفاوت‌های اصلی و ماهوی وجود دارد و نمی‌توان گفت که این اصولی را که تحت عنوان قواعد استخراج کرده‌اند، آیا اصلی درست و صحیح است یا خیر؟ به عبارت دیگر می‌توان آن را اثبات کرد و به اجماع و اتفاق آرا دست یافت یا خیر؟ قطعاً جواب این سؤال منفی است، زیرا اصول اهل تسنن با اصول شیعه فرق زیادی دارد. اصول شیعه نیز خود، مکاتب مختلفی دارد، از جمله: مکتب متقدمین اصولی شیعه و مکتب متأخرین آن. در مکتب متأخرین نیز، مکتب نجف (که مؤسس و مدافع آن مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی صاحب کفایة الاصول است) با مکتب سامرا (که مؤسس و مدافع آن مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی است) با یکدیگر اختلافات اساسی دارند و نمی‌توانند مبنای واحدی برای همه باشند.

دلیل دوم این که افراد با رجوع به این اصول، از جهت تفریع و کاربرد آن دچار رنج و سختی زیادی می‌شوند. حال در نظر بگیرید اگر شخصی بخواهد به تمام کتب اصولی یک مکتب یا مکتب دیگر رجوع کند. با طیف وسیعی که هستند و اختلافاتی که در یک گروه و طیف دارند. به هیچ نقطه مشترکی نخواهد رسید و گرهی برایش باز نخواهد شد.

۱۵ - اغلب کتاب‌های فقهی ما، پر است از تفریعات و تطبیقات جزئی و انطباق صُغرابر کبرا. یعنی اغلب مؤلفان کتب فقهی ما، فرعی از صغریات فلان قاعده را بیان می‌کنند و آنگاه همین فروع را بسط و گسترش می‌دهند و پیرامون آن سخن می‌گویند. انگار که مقوم و پایه اجتهاد نزد این دانشمندان، قدرت تفریع بر فروع است؛ در حالی که ما گفتیم این کار، ربطی به فقهت ندارد. فقهت یعنی این که کسی تمام احکام الهی را بداند و بتواند آنها را از روی دلایل قطعی و حجج شرعی و معتبر مورد اطمینان به دست آورد.

چنین شخصی قطعاً فقیه و مجتهد است، اعم از این که بتواند استخراج احکام و تفریع فروع کند یا خیر. به هر حال، کتاب‌های فقهی موجود ما از این جهت اطناب دارند که اغلب حاوی تفریعات و تطبیقات فقهی هستند، در حالی که خود احکام بساطت و سادگی دارند که از سادگی و بساطت دین مبین اسلام نشأت می‌گیرد. اسلام، دینی است که برای مردم تشریح شده و باید قابل فهم و درک همگی مردم باشد، مخصوصاً در حوزه عمل که از افراد می‌خواهد طبق دستور شرع گام بردارند. این که اعمال و تکالیف آنها، از مقوله عبادات یا معاملات یا سیاسات و حدود باشد، از این جهت فرقی وجود ندارد. اساساً یکی از ویژگی‌های دین اسلام در تمامی حوزه‌ها،

سادگی و بساطت آن است، که از فطری بودن آن ناشی می‌شود.

۱۶ - نکته مهم دیگری که در آثار آیه الله اصفهانی (ره) به چشم می‌خورد، این است که باید:

اولاً: واژه‌های جدیدی را که در قرآن و سنت، کاربرد و استعمال صحیحی ندارند، نباید بکار گرفت. این کار، از اساس غلط است و ما را از تبعیت کتاب و سنت بازمی‌دارد. هم‌چنین موجب کژفهمی‌ها و تشویش‌هایی می‌شود و ما را از هدایت قرآنی و سنت نبوی و ولّوی بازمی‌دارد. به جای واژه فقه و فقهات و فقیه، از واژه‌های جعلی و مؤعندی اجتهاد و مجتهد استفاده کردن، ذهن اشخاص را به سراغ مطالبی از قبیل «ملکه ذهنی»، «قوه»، «استنباط»، «استخراج» می‌برد. همین سان است وقتی به جای واژه زیبای قرآنی «آیه» یا «بینه» و «سلطان»، سراغ کلمه «معجزه» برویم که از همان آغاز، ذهن ما را مشوّش می‌سازد که باید افراد دیگر را به عجز بیاورد یا فرق معجزه با سحر و شعبده و جادو چیست، و ده‌ها بحث بی‌حاصل و بی‌فایده دیگر، که ما را از رسیدن به مقصد و مقصود اصلی بازمی‌دارد.

ثانیاً: اغلب واژه‌های دینی را باید در معنای صحیح و فصیح لغوی آن به کار برد، چون قرآن و روایات براساس لغت عربی فصیح الهی اسماعیلی نازل شده‌اند. پس باید به معنای اصلی لغوی آن رجوع شود تا فهم صحیحی از آیات و روایات به دست آید. اما اگر به جای آن، سراغ اصطلاحات متشرعه برویم و آنها را ملاک فهم و درک قرآن و روایات قرار دهیم، قطعاً دچار انحراف و کژفهمی خواهیم شد، زیرا که این اصطلاحات در قرن‌های بعد و به مناسبت ملاحظاتی جعل و وضع گشته‌اند.

۱۷ - برخی از ویژگی‌های مکتب اصولی مرحوم میرزا (ره) را می‌توان در چند نکته بیان داشت: یکی آسانی این مکتب. توضیح آن که روش مرسوم حوزه‌های شیعی برای رسیدن به اجتهاد و فقهات، احتیاج به مقدمات علمی فراوانی دارد. برای این کار، باید افرادی وارد میدان شوند که استعداد خیلی زیادی دارند. از میان این افراد نیز، اشخاص بسیار کمی به پایان راه می‌رسند و بقیه در میانه راه متوقف می‌شوند، زیرا باید در علوم زیادی مجتهد و متخصص شوند که این خود، نیرو و توان زیادی را مصرف می‌کند و به نوعی اختلال نظام است. در همین روش، بسیاری از بحث‌های اصولی بی‌حاصل و بدون ثمره عملی است. از این رو، بسیار طول می‌کشد. برای نمونه از قول مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب رشتی نقل است که چهارده سال درباره مقدمه واجب بحث کرد و بعد از آن نتیجه گرفت که این بحث فایده‌ای ندارد. از قول مرحوم آقا نجفی قوچانی (ره) نقل شده که می‌گوید:

«درس آن مرحوم (میرزا حبیب‌الله رشتی) را اگرچه ندیده بودیم، لکن شنیده‌ایم که دوره اصول، برحسب

تدریس آن مرحوم، ششصد سال طول می‌کشیده!» (سیاحت شرق یا زندگی‌نامه آقا نجفی قوچانی، به نقل از کتاب راه خورشیدی، محمد اسفندیاری، ص ۲۰۴)

اما مکتب اصولی مرحوم میرزا(ره) بسیار ساده و آسان است، به ویژه آنکه احتیاج به مقدمات زیاد و معلومات قبلی فراوان نیست. شخص باید وجدانی پاک و فطری داشته باشد، مقداری علوم ادبی از قبیل لغت و صرف و نحو را بداند، به آیات قرآنی و احادیث معصومان در ابواب مختلف فقهی همواره رجوع کند، دائماً از ارواح مقدسه معصومان مخصوصاً از ولی زمان حضرت بقیة الله (عج) استمداد جوید و مدد طلبید. در این صورت، امید است که به مراد و مقصود خود - یعنی فهم و عرفان احکام الهی - برسد. به ویژه از آن رو که دین اسلام، دینی سهل و آسان و پاک و بدون آلودگی و کدورت است.

البته باید با کمال تأسف اذعان داشت که در طول تاریخ اسلام، دست‌هایی آلوده وارد صحنه شدند و در جهت انحراف دین از راه صحیح خود کوشیدند، که تا حدود زیادی نیز موفق شدند. ولی خدای متعال بدانان اذن و اجازه نداد که بتوانند به تمام مقاصد شوم خویش جامه عمل ببوشانند. چنین شد که دین الهی و مسیر هدایت الهی به دست با کفایت امامان بزرگوار علیهم‌السلام و اصحاب و یاران ایشان به حیات خود ادامه داده است.

۱۸ - مدار فقاهت و افقهیت از نظر مکتب مرحوم میرزا(ره) مراجعه مستقیم و مکرر به آیات قرآنی است، یعنی تمام آیات، نه به شکل تقطیعی و اکتفا به آیات احکام، زیرا اصل و اساس تمام امور در قرآن موجود است، ولو به شکل جمله‌ای کوتاه، و به تعبیر دقیق مرحوم میرزا(ره): «علوم جمعی جملی». آنگاه باید به سراغ روایات معصومان: رفت که سه شکل و گونه هستند. (فصلنامه سفینه، سال اول، شماره ۴، پاییز ۸۳).

در این راه همواره باید به قواعد فقهی عام و خاص توجه داشت که توسط بزرگان شیعه و علمای بزرگوار، تأسیس و تدوین گشته است و باید به آنان، به عنوان شاه کلیدهایی نظر داشت. آنگاه در مرحله بعد، در صورت نرسیدن به حکم واقعی و یأس از دلایل، سراغ اصول عملیه - همچون استصحاب و برائت و تخییر و احتیاط، طبق موازین هریک - رفت تا لااقل به حکم ظاهری رسید و بدان عمل کرد.

۱۹ - همگی انسانها - به حکم عقل بدیهی و فطری - وظیفه تبعیت از دلایل و حجّت‌های الهی دارند که در شناخت همه چیز - از جمله احکام و شرایع - باید بدانها توجه کنند. این احکام الهی یا قلبی هستند و یا قلبی. احکام قلبی به قلب و روح انسانها توجه دارند و احکام قلبی به جسم و بدن وی تعلق دارند.

این هر دو گونه حکم، از دو طریق به ما رسیده‌اند: یکی حجّت باطنی که عقل است و دیگری حجّت خارجی که انبیاء و امامان بزرگوار علیهم‌السلام می‌باشند، این دو حجّت، همواره متعاضد و همراه یکدیگرند و هیچ

جدایی از یکدیگر ندارند. تمامی تکالیف الهی و شرعی که در حوزه عمل قرار دارند، تابع یکی از شکل‌های پنج‌گانه‌اند: حرام، واجب، مستحب، مکروه و مباح. مدار عمل تمامی انسانها به یکی از این پنج محور منتهی می‌شود، که اگر کسی براساس تکلیف الهی و با شناخت کامل و واقعی به یکی از این پنج شکل عمل کند، به سعادت دنیا و آخرت می‌رسد.

۲۰- اولویت و برتری از آن احکام قلبی است که با روح و روان انسان سر و کار دارد. مهم‌ترین اصلی که باید همواره مورد توجه انسان باشد، این است که بداند وی مخلوق است و مربوب، پس باید ابتدا، خالق و ربّ خود را بشناسد که او را به وجود آورده است. بنابراین در رأس همه واجبات قلبی، معرفت و عرفان خداوند است. این معرفت، نباید فقط به شناخت بسیط اکتفا شود، بلکه باید به شناخت مرکب و ترکیبی او رسید. این همان حقیقتی است که میرزای اصفهانی از آن تعبیر به «فقه اکبر» می‌کند، در مقابل «فقه اصغر» که همان احکام قالبی باشند. اصل و اساس «فقه اکبر» و باب اعظم ورود به احکام قلبی و معارف الهی، شناخت خداوند است. پس اگر بگوییم اساس تعلیمات مرحوم آیه‌الله میرزا محمد مهدی غروی اصفهانی (ره) عرفان و شناخت خداوند است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. البته این حقیقت، اساس دعوت تمامی انبیاء الهی در طول تاریخ بشریت بوده، که حضرت مهدی (عج) نیز برای آن و به خاطر آن قیام الهی خویش را آغاز خواهد کرد. به امید آن که ما نیز از رهپویان راه حضرتش باشیم.

چنین باد!

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- اسفندیاری، محمد. راه خورشیدی، قم: دلیل ما، ۱۳۸۲ ش.
- ۲- رضی، محمد. نهج البلاغه، ترجمه و شرح محمد دشتی، تهران: مشهور، ۱۳۷۹ ش.
- ۳- صدوق، محمد. معانی الاخبار، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ ش.
- ۴- فیض، علی رضا. مبادی فقه و اصول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۵- قمی مشهدی، محمد. کنزالدقائق و بحرالغرائب، تهران: مؤسسه طبع و نشر وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ ه.ق.
- ۶- گرجی، ابوالقاسم. تاریخ فقه و فقها، تهران: سمت، ۱۳۸۱ ش.
- ۷- مفید، محمد. الاختصاص، قم: جماعة المدرسین، بی‌تا.
- ۸- نوری، حسین. نفس الرحمن فی فضائل سلمان، تهران: آفاق، ۱۳۶۹ ش.